



درآمد

تشکیل ستاد جنگ‌های نامنظم توسط شهید چمران در آغازین روزهای دفاع مقدس و شرکت گروه‌های مردمی گوناگون در عرصه جنگ از جمله برهه‌های حساس تاریخ انقلاب است که بررسی آن اشراف و دقت بالایی را می‌طلبد. این گفتگو مشحون از این نکات مهم و دقیق است که برای پژوهندگان تاریخ معاصر مفید تواند بود.

« شهید هاشمی در عرصه جنگ‌های نامنظم » در گفت و شنود

شاهد یاران با مهندس مهدی چمران

دکتر چمران خلاقیت او را می‌ستود...

سازمان داده و جمع کرده بود و به آن صورت و در آن شرایط خطرناک در آنجا مقاومت می‌کرد.

با این توصیف، این سؤال مطرح می‌شود که شهید سید مجتبی هاشمی چه ویژگی‌های شخصیتی داشت که چنین نقشی را ایفا کرد؟

برداشت من این است که ایشان جاذبه خاصی داشت و می‌توانست جوانان را جذب کند. همچنین از قدرت سازماندهی و سازماندهی نیروها و افراد و از روحیه شهادت طلبی و مقاومت در برابر دشمن برخوردار بود. روحیه‌اش این طور بود که باید به هر طریق و هر شکلی در مقابل دشمن ایستاد و بدون اینکه نظامی باشد و یا دستگاه و سازمانی از او حمایت کند، صرفاً به خاطر وظیفه شرعی و مکتبی و میهنی از تهران بلند شد و با عده‌ای از داوطلبان، چه از گروه فدائیان اسلام و چه دیگر داوطلبان که از طریق فدائیان اسلام به ایشان نپیوسته بودند، به آبادان رفت و ایستاد و مقاومت کرد. در این مسیر آنچه از همه مهم تر است، ایمان، اعتقاد و شهادت طلبی بود که او را به این مسیر کشاند و سبب شد عده‌ای گرد او جمع شوند.

اشاره کردید که وقتی شهید چمران به اهواز بازگشتند، در باره نحوه فرماندهی شهید هاشمی نکاتی را گفتند. در این خصوص بیشتر توضیح دهید.

شهید دکتر چمران به آبادان و بعد هم ماهشهر رفت و به‌طور کلی یک دیدار از جبهه آبادان و پشت جبهه خرمشهر داشت. همچنین جلسه‌ای با برخی از فرماندهان در ماهشهر و دیداری با مردم داشت و به اهواز بازگشت. در این مسیر، ۵ نفر هم بیشتر او را همراهی نمی‌کردند. شهید ناصر فرج الله، آقای جاهد و آقای شاه بیگ که راننده

و مقاومت کرد، توسط شهید اقارب پرست تشکیل شده بود؛ بنابراین او با اینکه یک نظامی بود، اما ۱۴ تانک او و گردان او یک سازمان نظامی و در سلسله مراتب نبود، بلکه سازمانی داوطلب بود که او فرماندهی را بر عهده گرفته بود. در این مورد هم این فقط او بود که چنین کاری کرد؛ شاید اگر افسر زرهی دیگری بود، چنین کاری نمی‌کرد.

شخصیت شهید سید مجتبی هاشمی به گونه‌ای بود که اعضای گروهش با علاقه‌مندی گرد او جمع شده و در جبهه‌های جنگ مقاومت می‌کردند و این محوریت فرمانده بود که آنها را سازمان داده و جمع کرده بود که به آن صورت و در آن شرایط خطرناک در آنجا مقاومت می‌کردند.

او با چند نیروی نظامی که چند تا استوار و گروهبان متخصص تانک بودند، این گردان را درست کرده بود و اسمش را هم گذاشته بود گردان ۱۴ معصوم، بنابراین در اینجا نقش شخصیت‌ها مطرح می‌شود. در آنجا هم محور، شخصیت شهید سید مجتبی هاشمی بود که گروه را جمع کرده بود. اعضای گروهش ممکن بود هر فرد و داوطلب دیگری هم باشند و با علاقه‌مندی در جبهه‌های جنگ مقاومت بکنند، ولی این محوریت فرمانده بود که آنها را

آشنائی شما با شهید سید مجتبی هاشمی از کی و چگونه آغاز شد؟

من چندین بار به جبهه رفتم و در هتل کاروانسرا و سپس در آبادان و صحنه مقاومت و روزهای نخستین دفاع مقدس با ایشان آشنا شدم. قبل از جنگ از شهید هاشمی شناخت نداشتم و تصور می‌کنم شهید چمران هم همین طور بود. این تصاویری هم که از شهید دکتر چمران و ایشان منتشر شده، مربوط به حضور دکتر چمران در خطوط مقدم جبهه شهید سید مجتبی هاشمی است. بعداً که شهید چمران به اهواز بازگشت، در باره کانال‌هایی که آنها تا زیر پای دشمن کنده بودند و از آنجا حتی صدای عراقی‌ها را هم می‌شنیدند، صحبت و از حماسه‌آفرینی‌های آن گروه و خود سید مجتبی هاشمی تعریف کرد. بسیار از این اقدام شهید و عملکرد آن گروه، خوشحال بود، البته مشکلاتی را هم مطرح می‌کرد.

اهمیت گروه فدائیان اسلام از بعد استراتژیک چه بود؟ من نمی‌خواهم روی گروه‌ها تأکید کنم، بلکه تأکید من بر شخصیت‌هایی است که فرماندهی این گروه‌ها را به عهده داشتند. این نیروها، داوطلب بودند و لذا مثل نیروهای یک گردان ارتش، آموزش دیده و با سلاح‌ها و قوانین نظامی آشنا نبودند و بنابراین هر فرماندهی می‌توانست به میزان توانایی‌های خودش از این نیروها استفاده کند. هیچ یک از افراد این گروه‌های چریکی، آموزش دیده، جنگ دیده و سازمان یافته نبودند و سازمان و تشکیلات خاصی نداشتند و فرماندهان این گروه‌ها نقش ویژه‌ای داشتند. مثلاً در آبادان گروه دیگری به نام گردان تانک ۱۴ معصوم با ۱۴ تانک که از آغاز جنگ تا شکست حصر آبادان ایستاد



بعد از شهادت دکتر چمران، ستاد جنگ‌های نامنظم با تمام امکاناتش تبدیل به یکی از واحدهای نظامی بسیج منطقه خوزستان شد. در آبادان هم قرار شد فدائیان اسلام و سید مجتبی هاشمی در اختیار بسیج قرار بگیرند و ایشان نیروهایش را در اختیار بسیج قرار داد و خودش هم با یک جیب رنجور به ستاد جنگ‌های نامنظم آمد و سلاح‌هایشان را آورد.

یک پارادوکس در کارنامه این گروه به چشم می‌خورد. از یک سو نیروهای آموزش ندیده بودند، از سوی دیگر شما از دستاوردهایی توسط گروه شهید هاشمی نام بردید که دکتر چمران را به وجد آورده بود. این چگونه ممکن است؟

البته ممکن است عده‌ای از آنها سربازی رفته بودند و یا آموزش‌های فشرده‌ای دیده بودند. مثلاً خود ما یک آموزش فشرده به نیروهایمان می‌دادیم و یک هفته نیز آنها را به خطوط عقب‌تر می‌آوردیم تا آمادگی پیدا کنند، اما به‌طور کلی دفاع مقدس ما خلایق را به ارمغان آورد. نیاز ما به مقاومت سبب شد که ذهن‌های خلاق و پرنشاط ایرانی، ابتکار به خرج بدهند. برادرانی هم که در سپاه بودند، آموزش دیده نبودند. مثلاً آقای شمخانی که فرمانده سپاه اهواز بود، آن موقع دانشجو بود. حتی برادر عزیزمان سردار جعفری که فرمانده کل سپاه هستند، دانشجوی معماری بودند که به سوستگرد آمده بودند و از خلایق‌های ذهنی خودشان استفاده کرده بودند و در سوستگرد فرمانده سپاه سوستگرد شدند و مقابل عراقی‌ها مقاومت کردند و در این مسیر و در طول زمان تجربه‌های فراوانی آموختند تا رسیدند به جایی که فرمانده لشکر و ... شدند. البته در این فواصل دوره‌های تکمیلی علمی را نیز دیدند، اما در روزهای اول همه این‌طور بودند و کسی به آن صورت آموزش ندیده بود. شما از بسیاری از فرماندهان شنیده‌اید که وقتی برای مسائل اطلاعاتی می‌رفتند، هنوز فرق توپخانه خودکشی و تانک را نمی‌دانستند. هر دو بدنه و لوله داشتند. باید برایشان توضیح می‌دادند که چه تفاوت‌هایی هست تا بتوانند درست شناسایی کنند، بنابراین اکثر نیروها آموزش دیده نبودند، ولی در همین مدت کوتاه توانستند تجربه بیندوزند. از ایمان و اعتقاد و خلایق و هوش و ذکاوت هم برخوردار بودند و لذا توانستند در مدت خیلی کوتاهی کارهای بسیار تحسین برانگیزی را به انجام برسانند. شما می‌بینید که ما افراد زیر ۳۰ سال در سپاه داشتیم که فرمانده لشکر شدند. اصلاً مگر فرمانده کل سپاه پاسداران چند سالش بود؟ بنابراین نداشتن زمان و نیاز مبرم و هوش و خلایق سبب می‌شد که افراد به‌سرعت آن مراتب را طی کنند.

البته بودن در کنار برادران ارتشی و استفاده از علم آنها هم قاعدتاً یکی از این منابع بود. همه این نقشه‌های عملیاتی و

درجه سرهنگی داشت. بعد هم که آقای سلیمی رفت، من بدون حکم، مسئولیت او را ادامه دادم و بعد از شهادت دکتر هم به همین صورت ادامه پیدا کرد. شهید چمران هم البته از امام اجازه گرفته بود که به جبهه برود. بنده هم خدمت امام و مقام معظم رهبری گزارش ستاد را می‌دادم. ما در ستاد جنگ‌های نامنظم چهار رکن داشتیم که هر کدام یک رییس داشت و معاون نداشت. برای فرماندهان مناطق هم عموماً روسای این ارکان حکم می‌زدند. مثلاً رکن ۴ حکم فرمانده عملیات یک منطقه عملیاتی در جنگ، رکن ۲ حکم مسئولین اطلاعات، رکن ۳ حکم مسئولین تدارکات و رکن ۱ هم حکم مسئولین کارهای تشکیلاتی را صادر می‌کردند. به خاطر اینکه اهواز بمباران بود، نیروها را یکجا متمرکز نمی‌کردیم، بلکه آنها را در مدارس که در اختیارمان بود تقسیم می‌کردیم و از آنجا به جبهه می‌رفتند. آنها هم از رکن یک حکم می‌گرفتند. بنابراین دکتر چمران برای کسی حکم نمی‌زد و معاونی هم نداشت.

پس فعالیت شهید هاشمی ذیل ستاد جنگ‌های نامنظم دکتر چمران نبود؟

نه، او خود جنگ‌های چریکی مستقلی از دکتر چمران داشت. همان‌طور که در غرب کشور هم گروه جنگ‌های نامنظم مردمی وجود داشت و مستقل فعالیت می‌کردند و برخی از آنها هم به شهادت رسیدند؛ مثل شهید سعید گلاب بخش معروف به محسن چریک که جوان بسیار ورزیده‌ای بود و عده‌ای را به غرب کشور برده بود و به همین شکل کار می‌کرد. یکی دیگر رفته بود ایلام و ایشان هم رفته بود منطقه آبادان.

اینها با شهید چمران ارتباط رسمی و ارگانیک نداشتند؛ اما شهید چمران به این افراد خیلی علاقه‌مند بود. اصلاً بچه‌های چریک خودساخته را بی‌اندازه دوست داشت. آنها را در بغل می‌فشرده و می‌بوسید. بر عکس برخی که دلسردی ایجاد می‌کردند، آنها را تشویق می‌کرد، چون می‌دانست چه باید بکنند. جنگ در آغاز با چنین تفکرهایی اداره شد.

نخست وزیر بود و در این سفر هم راننده اتومبیل بود. فکر می‌کنم خانم فاطمه نواب صفوی هم حضور داشت. از جمله بازدیدهای شهید چمران، خط در اختیار سید مجتبی هاشمی و یارانش بود. ایشان نزدیک به این مضامین را در باره آنها صحبت کرد که این بچه‌ها با شجاعت تمام و با خلایق و ابتکار، کارهای عجیب و دلهره‌آوری انجام داده بودند، از جمله اینکه کانال‌هایی را کنده و تا زیر پای دشمن رفته بودند، به طوری که حتی صدای صحبت آنها را می‌توانستند بشنوند و آنها را تحت مراقبت شدید داشتند و با امکانات کم و نیروهای داوطلب مردمی که در آنجا مستقر کرده بودند، از خطوطشان دفاع می‌کردند. شهید چمران در کنار آنها از جبهه‌های مختلف دیگر هم بازدید کرده بود و احساس تقدیر و رضایت از آنها داشت. در دیدارهایی که من هم داشتم، تقریباً همین خصیصه‌ها را در ایشان دیدم.

آیا شهید سید مجتبی هاشمی از شهید دکتر چمران حکمی برای جنگ نامنظم گرفته بودند؟ اینکه برخی ایشان را معاون شهید چمران می‌دانند صحیح است یا نه؟

دکتر چمران از همه گروه‌هایی که به صورت داوطلب در جبهه بودند حمایت کرد و تشویقشان می‌کرد. خودش هم با چنین گروهی در کنار مقام معظم رهبری، به اهواز رفت و ستاد جنگ‌های نامنظم را پایه نهاد. دکتر چمران به طور کلی ارتباط سازمانی و ارگانیکی با شهید هاشمی نداشت. ستاد جنگ‌های نامنظم تشکیلات کاملاً سازمان یافته‌ای در اهواز داشت و ما اصلاً کسی را به عنوان معاون نداشتیم. شهید دکتر چمران فرمانده ستاد جنگ‌های نامنظم بود. آنها یک رییس ستاد داشتند که تا مدت‌ها امیر سرلشکر محمد سلیمی بود که تا سه روز بعد از عملیات هویزه، یعنی حدود بیست‌دی ماه که مجروح و مجبور شد به بیمارستان و بعد به تهران برگردد، این مسئولیت را داشت. البته آن موقع





بگیرند که گمان می‌کنم ایشان نیروهایش را در اختیار بسیج قرار داد و خود ایشان هم در همان مواقع با یک چیپ رنجور به ستاد جنگ‌های نامنظم آمدند و سلاح‌هایی را آوردند. حتی یک دراگون هم که سلاح ضد تانک است در میان آنها بود. آمده بودند که با ستاد جنگ‌های نامنظم در اهواز همکاری بکنند. به ایشان گفتم که شرایط این گونه است و خود این ستاد هم قرار است با بسیج هماهنگ شود و الان دیگر جای اینکه چنین تشکیلاتی شکل بگیرد، نیست. ایشان سلاح و مهمات را در اختیار ما گذاشتند. ما یک انبار اسلحه دقیق و حساب شده و منظم داشتیم که اگر یک سلاح هم می‌آمد یا می‌رفت، ثبت و ضبط می‌شد و حتی سنگر زیرزمینی برای حفظ آنها داشتیم که اگر بمباران شد، مهماتمان از بین نرود. تجربه‌ای در لشکر ۹۲ داشتیم که بمباران شد و همه سلاح‌هایشان از بین رفت و بعد از آن ما یک انبار بتونی زیرزمینی در شمال اهواز به نام زرگان ساختیم که انبار مهمات ما بود. ایشان اسلحه‌ها را به آنجا تحویل داد و خودش به تهران بازگشت.

به نظر شما ترور ایشان نزدیک به ۳ سال و نیم پس از پایان فرماندهی بر جنگ‌های نامنظم و در حالی که از ترورهای منافقین نیز به شدت کاسته شده بود، چه علتی داشت؟

قاعدتا آنها از هر کسی که در انقلاب به عنوان یک نیروی محرک و تلاشگر و معتقد کار می‌کرد، کینه به دل می‌گرفتند. به خصوص وقتی که به دامن صدام پناه بردند، دیگر رسماً دشمن نیروهای رزمنده ما محسوب می‌شدند. من احساس می‌کنم برای اینکه بر دیگران تاثیر بگذارند، کسانی را که در جبهه حضور داشته و جنگیده بودند، می‌کشند تا جنگ روانی برای مردم ایجاد کنند تا به جبهه‌ها نپیوندند. حتماً شنیده اید، کسانی که در جبهه‌ها یا حتی یک مورد در اصفهان هواپیماهای عراقی را زده بودند، پس از مدتی ترور شدند. اینها دستوری و حساب شده بود تا چنین ضربه‌ای بزنند. دیگر برایشان امروز او مهم نبود که چه می‌کند. او سمبل فردی بود که مبارزه و مقاومت و دفاع کرده و در برابر صدامیان جنگیده و در روزهای وانفسا و خطرناکی که کسی نبود، بخشی از آبادان را حفاظت کرده و با غیرت و حمیت و شجاعت خود یادگاری را بر جای گذاشته بود. او سمبل و نمونه بود و طبیعتاً باید او را می‌زدند تا به خیال خود در دیگران وحشت و رعب ایجاد کنند. ■

که ایشان هم از پایه گذاران جنگ‌های نامنظم بودند، در ارتباط بودم و ستاد جنگ‌های نامنظم را در کنار دوستان جلو می‌بردیم. بعد دعوتی شد و به شورای عالی دفاع رفتم و مشورت کردند و تصمیمی گرفته شد. این جلسه البته یک بار در زمان حضور شهید رجایی که ایشان تازه به ریاست جمهوری انتخاب شده بودند، تشکیل شد و در همان جلسه هم به ایشان تبریک گفتیم. جلسه دوم بعد از شهادت شهید رجایی و به هنگام ریاست جمهوری مقام معظم رهبری تشکیل شد. در آن موقع گفتند که بسیج قانونش تصویب شده و قرار بر این است که همه نیروهای چریکی و داوطلب که به‌طور نامنظم به جبهه آمده‌اند، سامان داده شوند و در یک سازمان به نام بسیج جمع شوند تا بهتر توان هدایت و مدیریتشان کرد.

این بعد از شهادت دکتر چمران بود و در زمان حیات ایشان

او سمبل فردی بود که مبارزه و مقاومت و دفاع کرده و در برابر صدامیان جنگیده و در روزهای وانفسا و خطرناکی که کسی نبود، بخشی از آبادان را حفاظت کرده و با غیرت و حمیت و شجاعت خود یادگاری را بر جای گذاشته بود. او سمبل و نمونه بود و طبیعتاً باید او را می‌زدند تا به خیال خود در دیگران وحشت و رعب ایجاد کنند.

چنین بحثی مطرح نبود، چون شرایط به قدری حاد بود که هنوز نمی‌شد چنین مسائلی را مطرح کرد، ولی بعد از شکست حصر آبادان که نیروهای نظامی قدری خود را بازیافتند، در آبان ماه یا دی ماه تصویب تشکیل بسیج از مجلس گذشت، بنا بر این شورای عالی دفاع این تصمیم را گرفت که همه این گروه‌ها را در بسیج ادغام کند. لذا از پاییز همان سال به تدریج ستاد ما که بعد از شهادت دکتر چمران به نام ستاد دکتر چمران شناخته می‌شد، در بسیج ادغام شد و با تمام امکاناتش تبدیل به یکی از واحدهای نظامی بسیج منطقه خوزستان شد. در آبادان هم قرار شد فدائیان اسلام و سید مجتبی هاشمی در اختیار بسیج قرار

کالک و ... را نظامی‌ها بلد بودند. ارتشی‌ها اراده می‌دادند و نیروهای داوطلب یاد می‌گرفتند.

از بازدیدهایشان از خط فدائیان خاطرهای در ذهن دارید؟

الآن خاطره خاصی در ذهنم نیست. چند بار از هتل کاروانسرا بازدید کرده و در مسیر نیز بچه‌های فدائیان را دیده بودم. در خود آبادان و جاهایی که مستقر بودند، عموماً با مشکلات و سختی‌ها و کمبودها و ... آنها مواجه می‌شدیم و تا آنجا که می‌توانستیم دل‌داری و روحیه می‌دادیم و مواردی را که می‌توانست روحیه قوی آنها را بیشتر تقویت کند، مطرح می‌کردیم.

همان طور که گفتم آن موقع نیروهای مردمی و داوطلب و حتی خود سپاه سعی می‌کردند در کنار نیروهای نظامی باشند و آنها را تقویت کنند. نیروهای نظامی به این تقویت نیاز داشتند. دیدن مردم که بدون هیچگونه چشمداشتی، همه هستی و جان خود را در طبق اخلاص گذاشته و برای دفاع آمده بودند، انگیزه بیشتری به نیروهای مردمی می‌داد تا بتوانند تلاش کنند. مثلاً حفظ خط بهمنشیر توسط نیروهای فدائیان اسلام، به اتفاق امیر کهنتری فرمانده توپخانه، به صورت مشترک انجام شد. امیر کهنتری انگیزه بالایی داشت و با شجاعت تمام ایستاده بود و دفاع می‌کرد. آمدن این نیروها در کنار او خیلی موثر بود، علی‌الخصوص که همه قسمت‌های ارتش هم از کمبود نیرو رنج می‌برد. دوره سربازی را یک سال کرده بودند و کارهای دیگری را هم انجام داده بودند که به توپخانه بودن یا نبودنش کاری ندارم، اما سبب شده بود پادگان‌ها همه دچار کمبود نیرو شوند. در آن روزها تصویب کرده بودند هرکسی به شهر خودش برود. مثلاً یک نفر که افسر زرهی خوزستان بود و شهرش قوچان بود، به شهر خود رفته بود که واحد زرهی نداشت و تانک لشکر ۹۲ بدون خدمه مانده بود. ۶۰، ۷۰ تا از نفربرهای زرهی پی. ام. پی. وان کرمانشاه خراب شده بود و کار نمی‌کرد. البته یک عده از نیروهای مکانیک مردمی به کمک نیروهای متخصص آمدند و آنها را تعمیر کردند.

در همین موقع هم ارتش صدام حمله کرد. در چنین شرایطی حضور نیروهای مردمی خیلی موثر بود. تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی از دزفول به اهواز آمده بود تا به آبادان برود. قرار شد این تیپ بیاید سوسنگرد تا همراه با نیروهای مردمی شهید چمران، سوسنگرد را آزاد کنند و بعد به ماهشهر بروند. تانک‌های اینها به جای ۱۲۰ عدد، چهل و چند تا بود. فرمانده آنها هم سرهنگ جوادی بود. تیپ ۳ نیز که در جاده سوسنگرد مستقر بود، در یکی از گردان‌هایش افسر بسیار رزمنده و شجاعی بود به نام سرگرد فردوسی که می‌آمد و از شهید چمران خواهش می‌کرد که تعدادی از نیروهای داوطلب را بگیرد و به گردانش ببرد تا در کنار سربازان بجنگند تا هم به نیروهایش روحیه بدهند و هم کمبود نیرویش را جبران کنند. این نیروها در کنار نیروهای ارتشی، هم از آنها می‌آموختند و کمبودهای همدیگر را جبران می‌کردند و هم تقویت روحی یکدیگر بودند. این بسیار کار ارزنده‌ای بود و هرچا این نیروهای مردمی و نیروهای نظامی هماهنگ می‌شدند، می‌توانستند کارایی خود را ارتقا دهند و تجربه بسیار خوبی هم بود.

کمی بعد از شهادت شهید دکتر چمران، گروه‌های چریکی جمع شدند. گویا شهید هاشمی بر تداوم این نوع جنگ اصرار داشتند. آیا شهادت شهید چمران بر این امر موثر بود؟

شهادت شهید دکتر چمران در ۳۱ خردادماه ۱۳۶۰ بود. تا حدود مهرماه اگر اشتباه نکنم، من هم با مقام معظم رهبری